

## کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ سقوط سلطنت و اعلام جمهوریت

### مقدمه :

باآنکه از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ (۱۷ جولای ۱۹۷۳) اکنون ۳۴ سال میگذرد، اما پیرامون چگونگی و عوامل وقوع آن بسا نکات سؤال انگیز موجود است که تا هنوز در پرده ابهام قرار دارند. از ورای این نوشته میتوان به بعضی موضوعاتی پی برد که برای درک واقعیت ها در آن برهه حساس تاریخی کشور حایز اهمیت خواهد بود. شرح موضوع را با تداعی خاطره خود آغاز میکنم: شب ۲۶ سرطان ظاهراً یک شب آرام به نظر میرسید، اما در دل تاریکی ها یک تحول مهم در کشور در حال وقوع بود. آنوقت در میکروریان زندگی میکردم و نیمه های شب صدای غرش چند تانک و بعداً آواز چند فیر ثقیل مرا از خواب بیدار کرد. بی اعتنا به آن دوباره چشم بستم و به خواب رفتم. صبح زود از طریق نفر مؤظف بلاک مطلع شدم که شهر توسط تانکها اشغال شده و معلوم نیست چه رخ داده است. رادیو را روشن کردم؛ مثل روزهای جشن پیم مارش عسکری و نغمه های اتن ملی شنیده میشد. بهت زده نگران اوضاع بودم که ناکهان ساعت ۷:۲۰ موسیقی متوقف شد و نطق رادیو با لحن غیر عادی اعلام کرد: «اکنون سردار محمد داؤد بیانیه میدهد». این جمله کوتاه در یک لحظه همه سؤالها را حل کرد و دانستم قضیه از چه قرار است. داؤد خان بعد از یک مقدمه مختصر چنین گفت: «من برای سعادت آینده وطن خود جز قایم ساختن یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خد مت به اکثریت مردم افغانستان باشد، راه دیگری سراغ نداشتیم و ندارم... این آرزوی مقدس بود که مرا وادار ساخت، ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را حضور شاه پیش و تحقق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمنا کنیم. بهر صورت نتیجه آن شد تا امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک به یک دموکراسی قلبی که از ابتدأ تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی، برقلب و دسایس و بر دورغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود، مبدل گردید. خلاصه آنکه دموکراسی یعنی حکومت مردم بیک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه بیک رژیم مطلق العنان مبدل شد... لذا همه وطنپرستان، خصوصاً اردوی وطنپرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شود و وطن از این ورطه بدبختی رهائی یابد.» او علاوه کرد که: «باید به اطلاع شما هموطنان عزیز برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدید که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است، جاگزین آن گردید.» با نشر این بیانیه عمر چهل ساله سلطنت در ظرف چند ساعت پایان یافت، قانون اساسی ۱۳۴۳ ملغی و نظام جمهوری در اثر این «کودتای سفید» زیر نام «انقلاب» در کشور حکمفرما شد.

### مردم از خود می پرسیند:

یک روز بعد از کودتا، بانشر یک فوتوی دسته جمعی در روزنامه ها سخن از «کمیته مرکزی» در میان آمد. اگرچه نام اعضای کمیته مرکزی هیچگاه نشر نشد، ولی بزودی همه دریافتند که بیشترین اعضای آن وابسته به حزب دموکراتیک خلق بخصوص جناح پرچم بودند. دو هفته بعد وقتی اعضای کابینه اعلام شد، باز هم بیش از نصف وزراً مستقیم و یا غیرمستقیم به آن حزب نسبت داشتند. این وضع مردم را که از یکطرف باهمچو تحول اظهار خوشی میکردند، از طرف دیگر دچار بهت و سردرگمی ساخت و این سؤال را برای همه مطرح کرد که آیا کودتا یک پدیده کاملاً داخلی بوده و توسط داؤد خان طرح و مستقلانه در معرض اجرا قرار گرفته است یا اینکه دست دراز شوروی از آستین داؤد خان بیرون شده و در واقع کودتا از جانب شورویها سازمان یافته است؟ این سؤال ذهن اکثر مردم را به خود مصروف ساخته بود، ولی هیچکس جرأت ابراز نظر و بحث را در زمینه نداشت.

توأم با این سؤال، مسائلی دیگر نیز در اذهان خطور میکرد، مثلاً: اگر کودتا داؤد خانی بود، شمول این همه کمونیستها برای چه و اگر کودتا طرح شوروی و کمونیستها بود، پس اشتراک داؤد خان به حیث یک مسلمان واقعی و یک افغان ملتگرا از برای چه؟ چرا مقامات شوروی تصمیم فوری به تغییر رژیم و سقوط سلطنت گرفتند و چرا آنها خواستند که داؤد خان را در رأس کودتا قرار دهند و چگونه داؤد خان حاضر به قبول کودتا زیر نظر کمونیستها گردید؟ دلایل موفقیت کودتا باین سرعت و بدون خونریزی چه بود؟ آیا شاه از وقوع کودتا قبلاً آگاهی داشت؟

## پاسخ به این سؤاها ؟

از همان وقت تا حال هر صاحب‌نظر در رابطه به سؤالهای فوق توجیه و دلیل خاص برای خود دارد که بطور عموم نظریات را میتوان به دو کتگوری تقسیم کرد: یکی کسانی که کودتا را یک پدیده داخلی و مظهر اراده و تلاش خاص داؤد خان میدانند و نقش شوروی را در آن قاطعانه نفی میکنند؛ واضحاً خلیها و پرچمیها و همه عناصر زیدخل در کودتا و نیز هواداران شخصی داؤد خان شامل این کتگوری اند. در مقابل یک‌عده دیگر بخصوص مخالفان داؤد خان، از جمله احزاب اسلامی مصرانه بر نقش اصلی شوروی آنهم از طریق گماشتگان افغانی آن در کودتا تأکید مینمایند. ولی هستند کسانی دیگر که در شک و تردید قرار دارند و در گفتار و نوشته های خویش گاهی به یکسو و گاهی بسوی دیگر دلیل و برهان می آورند.

## داؤدخان و کودتا ؟

جای شک نیست که داؤدخان - طوریکه در بیانیه خود صریحاً اظهار داشت، از وضع کشور در طول ده سال مشروطیت راضی نبود و آینده سلطنت را نامطمئن میدید، بخصوص اینکه جانشین بااهلیت و باکفایت بعد از شاه بین پسرانش وجود نداشت. خطرات ناشی از کودتاهای دیر یا زود از طرف چپی ها و یا توسط جنرال عبدالولی ذهن داؤد خان را به خود مصروف ساخته بود. لذا از مدتی در تغییر اوضاع به نفع خود فکر میکرد، اما توان اقدام به کودتا را در خود به تنهایی نمیدید. در طول ده سال دوری از قدرت اطراف او تقریباً خالی و نفوذ او در اردو بسیار کم شده بود. در این ده سال جنرال عبدالولی که همه کاره اردو بود، طرفداران داؤد خان را از اردو حتی المقدور تصفیه کرده بود. هرگاه تعداد خلقی و پرچمی ها را حین کودتا از صف داؤد خان بیرون کنیم، دیده میشود که عده ای بسیار کم، آنهم بدون توانائی و کفایت لازم عملیاتی برای همچو کودتای منظم باقی مینماند. رسولی، سید عبدالاله، قدیر، فایق، یوسف فراهی و چند نفر دیگر کسانی نبودند که توان بسر رسانیدن کودتا را داشته باشند. بناً نزدیکی عناصر خلقی و پرچمی به داؤد خان و آمادگی برای کودتا اساساً بر طبق هدایت مقامات شوروی و به روی یک پلان دقیق آنها در خفا طرح شده بود و بامهارت و احتیاط کامل طوری مورد اجرا قرار گرفت که نباید هیچ نشانه ای از دست داشتن مسکو در آن به چشم برسد. اگر چنین نمی بود، چگونه عناصر کمونیست بدون مشوره و هدایت مسکو به چنین کار بس مهم و خطیر در کودتا اشتراک میکردند؟

## دلیل مسکو!

دلیل اینکه چرا مسکو تصمیم فوری و عاجل مبنی بر تغییر رژیم در افغانستان گرفت، باآنکه همیشه از دوستی با رژیم سلطنتی سخن میگفت، از همه اولتر مربوط به اقداماتی میشود که در دوره کوتاه صدارت موسی شفیق رویدست گرفته شد. مسکو دیگر شکی نداشت که شاه و شفیق هر دو مصمم به یک تحول کلی در سیاست داخلی و خارجی افغانستان شده اند. علاوه شفیق توانست بزودی بیک شخصیت با اعتبار در جامعه افغانی و جهانی تبدیل شود. او یک مسلمان لیبرال و در عین زمان متمایل به غرب بود که میخواست نظم از هم پاشیده را در کشور دوباره اعاده کند و فعالیت روزافزون گروه های کمونیستی را تدریجاً ریشه کن سازد و نیز میخواست وابستگی روبه تزايد کشور را به اتحاد شوروی تقلیل دهد. امضای معاهده آب هیلمند با ایران و تلاش برای تشنید روابط دوستانه با پاکستان، برقراری مناسبات نزدیک با کشورهای اسلامی و غرب، تأکید جدی بر سیاست عدم انسلاک و طفره رفتن از شمول در پیمان «امنیت دسته جمعی آسیا» همه انگیزه های نامطلوب برای شوروی بودند که مخالف میل و پالیسی همیشگی آنها در افغانستان در حال تکوین و شکل گیری بود و در حقیقت دوری افغانستان را از محور نفوذ شوروی در قبال داشت. همچنان شفیق میخواست تدریجاً دامنه فعالیت احزاب کمونیستی را در کشور برچیند که بدینوسیله سرمایه گذاری بیست ساله ایدئولوژیکی شوروی در افغانستان نقش برآب میشد.

حسن شرق در کتاب «کرباس پوشها...» چنین تصویری از موسی شفیق و اجرات او ارائه میدهد : « با اینکه اقدامات او مطابق خواسته زمان و عالمانه بود، اما متأسفانه هر طوری بود ذهنیت ها در مقابل او به حیث یک صدراعظم وابسته به خارج روز بروز بیشتر و بیشتر توسعه اختیار میکرد. آنچه حقیقت داشت این بود که او یک مسلمان و ضد کمونیزم بود. او در حل دو مسئله مورد اختلاف افغانستان با ایران و پاکستان جسورانه و بی توجه به مفکوره و قضاوت دیگران اقدامات نمودند» (کرباسهای برهنه پا، چاپ دهلی، ۱۹۹۱، صفحه ۱۰۱). دو نکته «وابسته بودن به خارج» و «حل دو مسئله مورد اختلاف با ایران و پاکستان» عمده ترین موضوعات مغایر به خواست شوروی بودند.

در آن زمان برژنیف که در رأس قدرت شوروی بود و دوکتورینی داشت مسمأ به «دوکتورین برژنیف» که بر این نکته تأکید میکرد: «هرجا شوروی پا بگذارد، نباید پای خود را از آنجا بیرون کند و به هر قیمت ممکن موقف شوروی در آنجا باید در حال گسترش باشد». مسلم بود که اقدامات شفیق به تعبیر مقامات شوروی یک تخطی صریح از این دوکتورین محسوب میشد و از آنرو جزای این تخطی برطبق پالیسی معموله شوروی فقط در سرنگونی رژیم سلطنتی افغانستان خلاصه میگردد، آنهم به اسرع وقت یعنی قبل از آنکه شفیق موفق به استحکام روابط خود با همسایه ها و غرب و بعضی کشورهای اسلامی گردد.

## چرا داؤد خان؟

اینکه مسکو چرا داؤد خان را برای پیشبرد کودتا در نظر گرفت و خواست کودتا زیر هدایت و بنام او صورت گیرد، دلایل آن روشن است زیرا: داؤدخان یک شخصیت شناخته شده در کشور بود و آرزو داشت بزعم خودش «برای خدمت به وطن» به قدرت برسد. پاچاگل وفادار - یکی از صاحبمنصبان کودتایی و عضو کمیته مرکزی که بعداً به مقام وزارت رسید در این زمینه میگوید: «داؤد خان مهارت خاص داشت، دانش، استعداد و رهبری واقعی او کودتا را کامیاب ساخت. در آن کودتا بیشتر از ۸۰ نفر شامل نبود. ما معتقد بودیم که اگر قدرت را در کابل بگیریم و نام محمد داؤد خان اعلان شود که یک شخصیت شناخته شده است، در آنصورت در ولایات کشور ضرورتی باقی نمی ماند که کدام اقدام علیه کودتا صورت گیرد و همانطور هم شد» (شهرت ننگیال: محمد ظاهرشاه، ۱۹۹۲، صفحه ۷۶). علاوتاً مسکو تا هنوز فکر میکرد که داؤد خان همان داؤد خان صدراعظم و دوست آنها خواهد بود. از طرف دیگر چون مسکو قاطعانه به موفقیت کودتا مطمئن نبود، میخواست در صورت ناکامی کودتا، داؤدخان و گروپ کوچک او را قربانی این حادثه سازند و با این ترتیب گماشتگان خلقی و پرچمی را بطور کل از خطر نجات دهد و آنها را برای آینده مصون نگهدارد.

داؤد خان از این نیرنگ مسکو بی خبر نبود، ولی او نسبت ضعف قدرت که برای اجرای نقشه کودتا در خود احساس میکرد، میخواست در آغاز از نیروی خلقی و پرچمی تا حد ممکن به نفع خود استفاده کند و بعد از یک مرحله به تدریج در تصفیه آنها اقدام نماید، بیخبر از آنکه خودش روزی قربانی این بازی مغلق و خطرناک خواهد شد. همین احساس ضعف و بنا احتمال ناکامی کودتا بود که داؤد خان را در مورد راه اندازی فوری کودتا دچار شک و تردید ساخته بود، چنانچه حسن شرق در کتاب «کرباس پوشها...» به این موضوع اشاره نموده و می نویسد که داؤد خان همان شب کودتا با پسر خود ویس به خانه او آمد و گفت: «تا همین دقیقه پسر از کودتا اطلاع ندارد. در این نیمه شب از تو یک خواهش دارم و به حیث یک برادر بزرگ به تو امر میکنم... در صورت ناکامی به خداوند بزرگ ترا سوگند میدهم اگر من قادر به خود کشی نشدم، مرا از بین بردارید، زیرا زندگی برایم ارزش اسارت را ندارد. میخواستم چیزی بگویم بهمراه ویس پسر خود به موتر سوار شد و خدا حافظی کرد و رفتند» (کرباس پوشها...، صفحه ۱۰۹ - ۱۱۰). همچنان پاچاگل وفادار میگوید که داؤد خان در شب کودتا هنگامیکه دستگاه مخابره را به خانه موصوف می برد، برایش گفته بود در صورت ناکامی کودتا، او را به قتل برساند و علاوه کرده بود که: «من میدانم که پادشاه مرا اعدام نمیکند و مرا می بخشد، اما من اینگونه زندگی را نمیخواهم» (شهرت ننگیال...، صفحه ۷۱).

## آیا کودتا یک سازش بود؟

بعضی ها به این نظر اند که کودتای سرطان احتمالاً در اثر یک سازش و تفاهم قبلی بین محمد ظاهرشاه و محمد داؤد خان یعنی دو پسر کاکا راه اندازی گردید، طوریکه شاه خواست به بهانه تداوی به اروپا برود و جنرال عبدالولی را نیز باخود ببرد و جای را برای داؤد خان خالی سازد. این ادعا با دلایلی بسیارچندان موجه به نظر نمیرسد، ولی احتمال اینکه شاه در آخرین روزها از امکان وقوع کودتا اطلاع یافته باشد، بسیار قرین به واقعیت است. با شرح ذیل بسا نکات در این ارتباط روشن میشود که تاحال محققان دیگر به آن کمتر توجه کرده اند. موضوع از اینقرار است:

اعلیحضرت نیمه های دوم ماه جون ۱۹۷۳ جهت تداوی چشم بصورت عاجل نزد داکتر همیشگی خود به لندن رفت. چند روزی نگذشته بود که سردار محمد نعیم - برادر همراز داؤد خان به تعقیب سفارمیرکا به لندن آمد و بطور غیرمترقب در هتل به دیدار شاه رفت و مدت تقریباً دوساعت با شاه بطور خصوصی صحبت کرد. جریان این رویداد مهم را بهتر است از زبان شخصی بشنویم که از همراهان شاه و داکتر معالج و معتمد شاه بود: پوهاند داکتر عبدالفتاح نجم که مدت بیش از ده سال را به حیث داکتر مخصوص

در خدمت شاه گذرانیده و در ۳۲ سفر شاه را در خارج و داخل کشور همراهی کرده بود، طی یک مصاحبه مفصل و طولانی که در فیبروری ۱۹۹۹ با رادیوی ۲۴ ساعته منتشره کالیفورنیا انجام داد، جریان را چنین بیان کرد (برگرفته از کست مربوطه که بطور مکمل نزد من موجود است):

« چشم اعلیحضرت بصورت ناگهانی تکلیف پیدا کرد و در بازی والیبال در کاریزمیر دچار یک خونریزی شد، باآنکه داکتر خارجی شفاخانه نور صدمه را چندان جدی نخواند ولی فامیل و من نظر دادیم که جهت تدایوی فوراً به خارج بروند. با داکتر (در لندن) قبلاً تعیین وقت نشده بود. تنها به سفارت گفته شد که اعلیحضرت فوری می آیند. داکتر رخصتی رفته بود. چند روز گرفت که داکتر سفر خود را قطع کرد و برای معاینه اعلیحضرت آمد». داکتر نجم در مورد دیدار محمدنعم خان با شاه در هتل چنین میگوید: « هنگامیکه اعلیحضرت به انتظار تدایوی چشم در هتل (در لندن) بودند، بصورت ناگهانی و بدون خبر سردار محمد نعیم خان آمد. سردار محمد نعیم خان برای معاینه نیامده بودند، رفته بودند به امریکا و بعداً روسیه و بعداً آمدند به لندن پیش اعلیحضرت در هوتلی که ما بودیم. در آنجا در سالون پایان هتل من بودم، سعدالله خان (غوثی) و وحید عبدالله که بعداً معین وزارت خارجه شد و (در آنوقت) شارژدافیر سفارت ما در لندن، و ابراهیم جان مجید (پوهاند داکتر ابراهیم مجید سراج در آنوقت وزیر صحیه بودند). سردار صاحب محمد نعیم خان آمدند باهمه مصافحه کردند؛ بالا رفتند به پیش اعلیحضرت به اطاق شان. ما همه تعجب کردیم که چطور شد. باز سردار صاحب عبدالولی جان از اطاق برآمدند، سردار صاحب عبدالولی جان نیز با اعلیحضرت آمده بودند از کابل. بعد آنها دو به دو (اعلیحضرت و نعیم خان) مذاکره و مشوره کردند؛ یک ساعت دو ساعت، ما نفهمیدیم که آنها چه صحبت کردند باهم. پایان شدند برای نان خوردن - اعلیحضرت، سردار محمد نعیم خان و عبدالولی جان در هتل. همه تبصره کردند که سردار محمد نعیم خان چطور ناگهانی به دیدن اعلیحضرت آمدند.» داکتر نجم می افزاید: « چار پنج روز طول کشید که معاینه چشم اعلیحضرت تمام شد. عبدالولی جان به کابل سفر کرد».

### دیدار نعیم خان و پیام احتمالی

اینکه شاه و نعیم خان در همچو موقع باهم چه گفتند و چرا نعیم خان بدون اطلاع قبلی و بطور ناگهانی به دیدار شاه رفت و لحظه ای بعد جنرال عبدالولی اطاق را ترک کرد و شاه و نعیم خان مدت تقریباً دو ساعت باهم صحبت کردند و چه باهم گفتند، هیچکس نمیداند، جز شخص اعلیحضرت که حیات دارند. حدس و گمان من در اینست که: ( نعیم خان به شاه گفته باشد که در این اواخر کمونیستها در صدد یک کودتا در کشور میباشند و از داود خان خواسته اند تا سرکردگی کودتا را بدست گیرد. داود خان در حال تردد است و نمیداند چه کند. کمونیست ها به او گفته اند اگر او در اینکار پیشقدم نشود، خود آنها فوری دست بکار خواهند شد. داود خان فکر میکند که کناره گرفتن او در این موقع حساس در حقیقت سپردن افغانستان بدست یک مشت نوکران روس خواهد بود. آنوقت هم افغانستان برباد خواهد رفت و هم سلطنت و خاندان). باین ترتیب حدس زد که جواب شاه به نعیم خان جز قبول این واقعیت تلخ که داود خان این وظیفه را بعهده بگیرد، چیزی دیگر بوده نمیتواند.

جهت نزدیکی این حدس به واقعیت توجه را به این نوشته حسن شریک جلب مینمایم: « شاه در اثر حادثه غیرمترقب چشم جهت معالجه فوری به اروپا میروند و محمد داود میگوید در غیاب او کودتا نخواهم کرد، زیرا این حرکت معقول و مردانه نمیباشد». وی در ادامه می نویسد: « روز بعد حیدرخان رسولی و محمد سرور نورستانی نزد من آمده و گفتند اگر محمد داود با ما یکجا اشتراک نکند، ما بدون او اقدام خواهیم کرد و اما تو مجبور هستی با ما باشی. موضوع را به همان روز با محمد داود در میان گذاشتم و علاوه کردم که این نظریه تمام سرگروپ ها است و به اجازه شما من هم نمیتوانم از فیصله اکثریت سرکشی کنم، زیرا اگر آنها افشا و دستگیر شوند، سبب بدبختی خود ما را می پندارند. از آنرو مجبورم با آنها باشم. بااینکه میدانم در صورت افشا همه ما کشته میشویم. محمد داود گفت از این گفته و از این اتهام پشت انسان میلرزد. من هم با شما هستم. از گفته او به خوشی استقبال و روز ۲۵ سرطان فیصله بعمل آمد که بساعت یک و نیم شب سه شنبه ۲۶ سرطان حرکات قطعات بدین ترتیب شروع گردد.» ( کرباس پوشها...، صفحه ۱۰۸-۱۰۹).

در متن فوق دیده میشود نام از دونفر میبرد ولی برای داود خان آنرا « نظریه همه سرگروپ ها» وانمود میسازد که خود نشانه تهدید جناح چپگرای کودتا است و داود خان را بدین وسیله زیر فشار قرار میدهند تا از تردد بیرون شده و با آنها همنوا گردد.

عزیز نعیم - پسر نعیم خان و داماد پادشاه که در آنوقت به حیث عضو سفارت افغانی در لندن ایفای وظیفه میکرد، باآنکه یک بار گفته بود که پدرش از جزئیات کودتا تا آخرین روز اطلاع نداشت، ولی بعداً در

مورد چگونگی کودتا از قول پدرش چنین گفت که «از اینکه یک کشور خارجی کشور ما را اشغال نماید، همین کودتا بهتر است» (اکرم، داکتر محمد عاصم: سردار محمد داود، ویرجینیا، ۲۰۰۱، صفحه ۲۰۲). بزعم عزیز نعیم مقصد پدرش از «کشور خارجی» همانا اشاره به خطر اتحاد شوروی بود. در این سناریو وقتی شاه بعد از رفتن نعیم خان موضوع را با جنرال عبدالولی در میان میگذارد، عبدالولی باطمینان همیشگی به شاه اطمینان میدهد و به مقصد جلوگیری از وقوع کودتا فوری عازم کابل میگردد. او در کابل همه رده های بالائی اردو را زیر مراقبت میگیرد، ولی موفق نمیشود. زیرا کودتا چنان بیشتر مربوط رده های پایان اردو بودند و پلان مطروحه کودتا توسط متخصصین شوروی به دقت طرح ریزی شده بود. همان بود که کودتا به چنان مهارت و سرعت عملی گردید که جنرال صاحب عبدالولی در بستر خواب و سایر قوماندانهای ارشد اردو در خانه و یا قرارگاه های شان گرفتار شدند و بدین ترتیب بساط سلطنت چهل ساله در ظرف چند ساعت در افغانستان از هم پاشید.

باری جنرال عبدالولی طی یک صحبت شخصی با جنرال نذیر سراج در مورد اطلاع از کودتا توسط داود خان چنین گفته بود: «من از تحریکات داود خان اطلاع داشتم و برای بدست آوردن اطلاعات موثق سه نفر از صاحب منصبان جوان را وظیفه داده بودم که در حلقه همکاران داود خان داخل شده و به من جریانات را خبر بدهند. از این سه نفر دوی آن زنده است که نمیخواهم نام ببرم، نفر سوم که تورن صاحب جان خان قوماندان گارد داود خان بود از طرف رژیم کمونیستی کشته شده است. هرسه نفر مذکور تازه ترین خبرها را با نوارهای گفت و شنیدهای جلسات داود خان بمن آوردند. من نوار های ثبت شده را به اعلیحضرت شنونده و بعرض رسانیدم تا بمن اجازه دهند که همه این تحریکات را در ظرف یک شب از بین برده و داود خان را شخصاً به منزلش رفته و توقیف نمایم. اعلیحضرت گمان میکردند که نظر به نفرت و انزجار که من از داود خان دارم، در صدد انتقام گیری از او میباشم. از اینرو به من چنین دستور دادند: (نی اغه لاله به هیچ تشبثی دست نخواهد زد، غرضدار او نباشید). این جریانات چند بار تکرار شد و نتیجه باز هم همان بود که گفتم» (سراج، جنرال محمد نذیر: رویدادهای افغانستان، ۱۹۹۷، صفحه ۶۷ - ۶۸).

### شاه در ایتالیا

اعلیحضرت به مجرد ختم معاینات بتاريخ ۹ جولای لندن را به قصد ایتالیا ترک گفت و میخواست به جزیره «اسکیا» در ایتالیا برای فزیوتراپی برود و در آنجا بود که خبر کودتا را شنید. دکتر نجم و داکتر سعد الله غوثی (رئیس تشریفات) با یاور و چند نفر دیگر شاه را در ایتالیا همراهی کردند. داکتر نجم در این ارتباط طی مصاحبه خود چنین گفت: «جزیره اسکیا برای معالجه فزیوتراپی و ماساژ آب و گل مشهور است، از جمله ده روز، هفت روز تیر شده بود؛ روز هشتم بود که اعلیحضرت خسته بود و گفت میخواهند تنها نان بخورند. سعدالله غوثی را در پایان هتل دیدم که دریشی مفشن به تن داشت. یک آلمانی برایم گفت در مملکت تان کودتا شده است. بعداً سعدالله جان (این خبر را) به اعلیحضرت گفت. نور احمد اعتمادی سفیر روم بود. اعلیحضرت (از کودتا) خیر شد. بعداً روی به من کرد و آهسته گفت: اغه لاله مرا از پشت سر زد، هرکس بدامن روس بیفتد، کار آسان نیست». داکتر نجم در ادامه مصاحبه گفت: «وقتی ما در جزیره بودیم، من از اعلیحضرت هیچگاه اینرا ندیده بودم. یک پیراهن خود را به یاور یادگار داد و یک چیزی برای من داد. اینها همه قبل از شنیدن کودتا بود. من هیچ وقت از اعلیحضرت چنین چیزی ندیده بودم. ترجمان اعلیحضرت (عبدالحمید نعیمی) به من گفت که تو ناحق ناآرامی میکنی، آنها بین خود سازش کرده اند. من گفتم که اعلیحضرت خبر نداشت و اگر میداشت بعضی سامانها و کالاهای خود را می آورد، درحالیکه دو بکس آورد. از این خاطر پیش من مذذب و مشکوک بود حالت سازش. در امید (هفته نامه امید) خواندم که اعلیحضرت ۷۴ بکس باخود آورده بود، قسم میخورم به خدا دو بکس اعلیحضرت داشت، دو بکس من داشتم و دیگران همینطور. اعلیحضرت لباس نیاورده بود، وقتی از معاینات چشم خلاص شد، رفت به یک خیاط خانه دو دست دریشی فرمایش داد».

داکتر نجم گفت: «وقتی از جزیره به سفارت روم آمدم، نوراحمد جان اعتمادی سفیر بودند. اعلیحضرت به سفارت اقامت اختیار کرد. در سفارت اعلیحضرت از سعدالله غوثی پرسید که از پول سفر چقدر مانده، او در جواب گفت پنج هزار دالر. اعلیحضرت گفت که این پول را به آقای اعتمادی برای مصارف ما بدهید. دو هفته بعد فامیل نیز (از کابل) آمد و در آنجا بودند. بیست روز ما با اعلیحضرت ماندیم. بعد از بیست روز به کابل آمدم. نوراحمد اعتمادی، عالییه جان خاتم سلطان جان (غازی) و نور آغا ذکریا نیز باهم به کابل آمدم».

## استعفا از سلطنت

اعلیحضرت بعد از گذشت ۲۵ روز از کودتا یعنی بتاريخ ۲۱ اسد ۱۳۵۲ ( ۱۲ آگست ۱۹۷۳ ) و ملاحظه حمایت مردم از کودتا و به منظور جلوگیری از خونریزی در کشور، با ارسال یک نامه به متن ذیل از مقام سلطنت استعفا داد و نامه را توسط نور احمد اعتمادی به رئیس دولت محمد داؤد ارسال داشت که متن آن از اینقرار بود:

« برادرم جلالتمآب رئیس جمهور ۱

از موقعیکه خبر جریانات اخیر را شنیدم تا ایندم فکرم متوجه وطن من بود و برای آینده آن نگران بودم. مگر همینکه دریافتم مردم افغانستان بغرض اداره آینده امور ملی خود از رژیم جمهوریت پاکثرت کامل استقبال نموده اند، به احترام از اراده مردم و وطنم خودم را از سلطنت افغانستان مستعفی می شمارم و بدین وسیله از تصمیم خود به شما ابلاغ میکنم. در حالیکه آرزوی من سعادت و اعتلای وطن عزیز من است، خود را به حیث یک فرد افغان زیر سایه بیرق افغانستان قرار میدهم. دعای من اینست که خداوند بزرگ و توانا همواره حامی و مددگار وطن و هموطنان من باشد. محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان» .

پایان